

کارکردهای اصول فقه در مبانی تفسیر قرآن

۷۵

حسن صادقی*

قرآن پژوهی

چکیده

اصول فقه، افزون بر زمینه‌سازی چگونگی فهم و استنباط صحیح احکام شرعی، چگونگی فهم و تفسیر متون دینی همانند قرآن و سنت را تبیین می‌کند و به تعبیر کوتاه، منطق فهم دین است. از این رو، آگاهی بر اصول فقه و کاربردی کردن آن در تفسیر قرآن، زمینه را برای فهم و درک صحیح، متقن، دقیق، عمیق، به‌روز و کاربردی آیات قرآن کریم فراهم می‌سازد. یکی از کارکردهای بسیار مهم اصول فقه در تفسیر قرآن، تبیین مبانی تفسیر است که به‌منزله علم پیشین به قواعد تفسیر و تفسیر به‌شمار می‌رود. این مقاله که با روش توصیفی تحلیلی نگاشت شده، به این نتیجه رسیده که کارکرد اصول فقه در مبانی تفسیر در موارد ذیل است: جواز تفسیر قرآن، حجیت ظواهر آن، زبان و شیوه بیان و وابستگی معنای آیات قرآن به اراده حق تعالی، خطابات و سازگاری آیات با آیات و سنت. هر کدام از مبانی یاد شده، در تفسیر قرآن و نیز در قواعد تفسیر قرآن آثار مهمی دارد.

واژگان کلیدی: اصول فقه، مبانی تفسیر، تفسیر قرآن، جواز تفسیر، حجیت ظواهر، زبان قرآن، سازگاری آیات.

سال دوم / شماره ۵ / پیاپی ۱۴۰۱

* سطح چهار رشته فقه و اصول، پژوهشگر و استاد سطح عالی حوزه علمیه، قم، ایران،
(sadegi14@chmail.ir)

تفسیر قرآن کریم نیازمند علومی است که افق فکری مفسّر را گسترش داده، توان فکری مفسّر در فهم آیات قرآن کریم را افزایش می‌دهد و قواعد و ضوابط تفسیر قرآن کریم را بیان می‌کند. یکی از این علوم، دانش اصول فقه است. مباحث بسیاری از این منظومه معرفتی در رسیدن به مقصود خدای متعال از الفاظ و جمله‌های قرآن کریم نقش کلیدی و اساسی دارد. یکی از مهم‌ترین مسائلی که در تفسیر قرآن کریم باید مورد توجه قرار گیرد، مبانی تفسیر است. با توجه به اینکه اصول فقه در راستای بررسی ضوابط فهم دین است و قرآن کریم به‌عنوان یکی از منابع مهم دین است، برخی از مسائلی را که در اصول فقه وجود دارد و درباره قرآن کریم هست، می‌توان با عنوان مبانی تفسیر قلمداد کرد. از این رو، اصول فقه در تبیین مبانی تفسیر تأثیر فراوانی دارد.

گرچه برخی از کارکردهای اصول فقه در تبیین مبانی تفسیر به‌صورت پراکنده و ناقص در کتاب‌ها یا مقالات اشاره شده است؛ ولی با توجه به جستجوی نگارنده، این موضوع به‌صورت مستقل و کامل مطرح نشده و از این جهت، نو و کاربردی است. افزون بر اینکه در این مقاله به آثار هر مبنا اشاره شده است که کمتر به این موضوع پرداخته شده است.

شایان ذکر است که هر کدام از مبانی قابلیت پژوهش مستقل را داراست و امید است در این زمینه پژوهش‌های خوبی صورت گیرد.

الف. تعریف مبانی تفسیر

«مبانی» جمع «مبنی» از ریشه «بنى» به معنای ساختن چیزی با ضمیمه کردن برخی از اجزای آن به همدیگر است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۳۰۲). «مبنی» اسم به معنای بنیاد، بنیان، شالوده و اساس است. (معین، ۱۳۶۲: ج ۳، ص ۳۷۷۷). با توجه به اینکه مبانی به تفسیر اضافه شده، مبانی تفسیر اموری است که تفسیر به آن وابستگی دارد. حال تفسیر به چه چیزی است، وابستگی دارد، مورد گفتگو میان نویسندگان است و توافقی در این باره وجود ندارد. از این رو، برای «مبانی تفسیر» تعاریف متعددی گفته شده است. (شاکر، ۱۳۷۶: ص ۴۰؛ صفوی، ۱۳۹۱، ص ۳۸؛ سیفی مازندرانی، ۱۴۲۸؛ رضائی اصفهانی، ۱۳۹۲، ص ۱۷) به نظر می‌رسد تعریف ذیل مناسب است:

مبانی تفسیر، معرفت‌ها و باورهای اساسی است که در چگونگی تفسیر قرآن تأثیر دارد. مانند: «شناخت و اعتقاد به اینکه قرآن با همین الفاظ و عبارات از جانب خدای متعال نازل شده است» که در نتیجه هنگام تفسیر، به دقت تعبیر قرآن کریم توجه شده و از آن، معارف ژرفی استفاده

می‌شود.

تفاوت مبانی تفسیر با واژگان هم‌سو

باتوجه به اینکه امروزه اصطلاحات گوناگونی پیرامون مسائل تفسیر مطرح می‌شود که با مبانی تفسیر ارتباط دارد، به تبیین مهم‌ترین واژگان هم‌سو و تفکیک آن با مبانی تفسیر می‌پردازیم.

۱. تفاوت «مبانی تفسیر» با «قواعد تفسیر»

قواعد تفسیری، ضوابط کلی مبتنی بر مبانی تفسیری است که با بهره‌گیری از آنها معنا و مراد خدای سبحان از قرآن کریم روشن می‌شود.

۷۷

قرآن پژوهی

با توجه به این تعریف، تفاوت میان «مبانی تفسیر» و «قواعد تفسیر» این است که «مبانی تفسیر» ناظر به معرفت‌هایی می‌باشد که مربوط به هست و نیست است، مانند «زبان و شیوه بیان قرآن»؛ در حالی که «قواعد تفسیر» ناظر به شناخت و توجه به باید و نباید هنگام تفسیر است و جنبه اجرایی دارد، مانند «توجه به ساختار ادبی قرآن».

۲. منابع تفسیر

منابع تفسیر، مدارک مشتمل بر داده‌هایی است که با بهره‌گیری از آنها معنا و مراد خدای سبحان از قرآن کریم روشن می‌شود. برای نمونه، هنگامی که گفته می‌شود: روایات، منبع تفسیر است، بدین معناست که در آن، مطالبی وجود دارد که به کمک آن، مفاد آیه روشن می‌شود.

گرچه به اعتباری می‌توان «منابع تفسیر» را در «مبانی تفسیر» قرار داد؛ همچنان که برخی از مبانی را می‌توان در منابع بررسی کرد؛ لکن بهتر است میان آنها تفکیک کرد به این صورت که مبانی تفسیر به معرفت و باورهای چگونگی تفسیر است، در حالی که منابع مربوط به مدارک تفسیر است. برای نمونه، «قرآن کریم» و نیز «سنت»، از جهت اشمال بر مطالبی که در فهم آیات اثر دارد، منبع تفسیر است و «سازگاری قرآن و سنت» مسأله دیگری است که به چگونگی تفسیر ارتباط دارد.

ب. جواز تفسیر قرآن

مهم‌ترین مبنا در میان مبانی تفسیر، جواز تفسیر است؛ زیرا ریشه تفسیر به این مبنا برمی‌گردد. بدیهی است که در صورت جواز تفسیر، مفسّر می‌تواند به تفسیر قرآن اقدام کند؛ در حالی که اگر کسی قرآن کریم را قابل تفسیر نداند، در پی تفسیر قرآن نخواهد بود.

در اصول فقه از تعبیر «جواز» استفاده شده و با توجه به مطالبی که در این موضوع بیان شده، روشن است که جواز هم به معنای اباحه و توسعه و جواز تکلیفی در برابر حرمت است و نیز به معنای

«امکان» در برابر امتناع است. جواز به معنای امکان از دو جهت مطرح است: ۱. حجیت و اعتبار؛ ب. کاشفیت از واقع و واقع‌نمایی. بنابراین، هنگامی که از جواز قرآن بحث می‌شود، بدین معناست که تفسیر قرآن حرام نیست و اعتبار دارد و می‌توان مقصود خدای سبحان از آیات را به دست آورد.

۱. دیدگاه‌ها

در این باره دو قول وجود دارد:

۱/۱. جواز تفسیر قرآن

مشهور میان دانشمندان اصول جواز تفسیر قرآن است. مرحوم نراقی می‌نویسد: «و أجمع أهل الاجتهاد على أن كل آية كانت واحدة من الثلاث الأولى يجوز تفسيرها والعمل بها من دون الافتقار إلى ورود نص في تفسيرها، بل كل من كان عارفاً بلغة العرب وحصل له من العلم ما تمكن من فهمها، يجوز أن يفسرها ويعمل بها وتكون حجة له وعليه»؛ اهل اجتهاد [اصوليون] اجماع دارند بر اینکه تفسیر هر آیه از سه مورد اول [نصوص، محکّمات، ظواهر] و عمل به آن جایز است، بدون اینکه به ورود نصّ در تفسیر نیاز باشد؛ بلکه هر کسی که به زبان عربی آگاه باشد و با دانش از امکان فهم آن برخوردار باشد، جایز است که آیات را تفسیر کند و به آن عمل نماید و برای او و بر او حجّت است (نراقی، ۱۳۸۸: ج ۱، ص ۱۹۶).

روشن است که معنای مبنا و سخن یادشده، آگاهی همه افراد و از تمامی آیات و از همه سطوح و لایه‌ها نیست؛ زیرا فهم و تفسیر قرآن شرایطی دارد؛ همچنان که فهم جزئیات برخی از آیات به اهل بیت علیهم‌السلام وابسته است؛ همان‌گونه که همه سطوح معنایی قرآن بدون اهل بیت علیهم‌السلام دست یافتنی نیست. مبنای یادشده بر اصل امکان و اعتبار تفسیر قرآن برای انسان‌های عادی دلالت دارد.

۱/۲. عدم جواز تفسیر قرآن

در مقابل مشهور، گروهی اندکی از دانشمندان اصول (اخباری‌ها) عقیده دارند که تفسیر قرآن برای غیر معصوم جایز نیست و تنها راه شناخت دین و از جمله قرآن کریم، اهل بیت علیهم‌السلام هستند. از این رو، در صورتی که بیان و تفسیر از اهل بیت علیهم‌السلام نرسد، تفسیر قرآن ممنوع است و عمل به آن ممکن نیست.

محدث استرآبادی فصلی را با این عنوان را قرار داده: «بيان انحصار مدرک ما لیس من ضروریات الدین من المسائل الشرعیة اصلیة کانت او فرعیة فی السماع عن الصادقین «عهم»».

سپس در ادامه می‌نویسد: «لا سبیل الی فهم مراد الله الا من جهتهم ﷺ؛ راهی به فهم مراد خدا جز از جهت معصومان ﷺ نیست (استرآبادی، ۱۴۲۴، ص ۲۵۴-۲۵۵).

ایشان همچنین می‌نویسد: «لا تفسیر لکتاب الله الا التفسیر المسموع منهم [العترة الطاهرة ﷺ]»؛ تفسیری برای کتاب خدا نیست جز تفسیری که از آنان (عترت طاهریں ﷺ) شنیده شود» (همان، ص ۹۹).

محدث بحرانی می‌نویسد: برخی از اخباریون در فهم قرآن دچار تفریط شده و از فهم معنای قرآن مطلقاً جز با تفسیر اصحاب عصمت ﷺ منع کرده‌اند، حتی در مثل «قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ» (توحید: ۱) (بحرانی، ۱۴۲۳، ج ۲، ص ۳۳۹).

۲. نقش مبنا در تفسیر

همان‌گونه که ذکر شد به نظر مشهور، تفسیر قرآن حرام نیست و اعتبار دارد و می‌توان مقصود خدای سبحان از آیات را به دست آورد. بر اساس این مبنا می‌توان بر اساس قواعد و به صورت روشمند، آیات محکّمات و ظواهر آیات را تفسیر کرد. از این رو، این مبنا در اصل تفسیر نقش دارد و زمینه را برای تفسیر تمام آیات - آیات الاحکام و دیگر آیات و چه صریح و چه غیر صریح - فراهم می‌سازد.

نکته حائز اهمیت این است که بر اساس عدم جواز تفسیر قرآن، به صورت کلی فهم قرآن به روایات وابسته می‌شود، در صورتی که بر اساس جواز تفسیر قرآن، قرآن به روایات وابسته نمی‌شود. بلکه بر این اساس، در عین بهره‌مندی از روایات، قرآن همچنان محور است و حتی باید روایات را به قرآن وابسته نمود؛ همان‌گونه که روایات عرضه بر آن تأکید دارد.

ج. حجیت ظواهر قرآن کریم

موضوع دیگری که در میان دانشمندان اصول، مورد گفتگوست و پیش از تفسیر قرآن باید روشن شود، حجیت ظواهر قرآن است. ظواهر جمع «ظهور» است و «ظهور» در اصطلاح اصول، عبارت است از: دلالت کلام از میان دو معنایش بر یک معنایی که عرفاً روشن است و به ذهن انسان عرفی انسباق و تبادل دارد؛ لکن قابلیت دلالت بر معنای دیگر هم دارد (صدر، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۷۸). به عنوان مثال، اگر کسی بگوید: «دریا» و قرینه‌ای بر اراده معنای مجازی (دانشمند) ارائه نکند، معنای عرفی که به ذهن انسان تبادل دارد، معنای معروف و حقیقی دریاست. از دیدگاه برخی از دانشمندان اصول، ظهور، به معنای ظهور مستقرّ تصدیقی متکلم در مقام جدّ و افاده منظور واقعی اوست

(بروجردی، ۱۴۰۵، ج ۳، ص ۸۷). این ظهور هنگامی به دست می آید که قراین متصل بر اراده معنایی بر خلاف مدلول استعمالی وجود نداشته باشد و در این صورت تصدیق می شود که متکلم در مقام جد و افاده منظور واقعی خود است، چرا که اگر منظورش چیز دیگری بود، قرینه ای بر آن بیان می کرد؛ برای مثال هرگاه در دلیلی، عمومی بکار رود و دلیلی بر تخصیص آن نباشد، ظاهرش اراده عموم است.

در تبیین ظهور با عناوین دیگر همانند نصوص باید اشاره کنیم که «نصوص» جمع «نص» به دلیلی گفته می شود که دلالت آن بر مقصود روشن بوده و معنای دیگری در آن احتمال داده نمی شود (اصفهانی، ۱۴۰۴، ص ۱۸۹).

موضوع «حجیت ظواهر کتاب»، جدی تر از «جواز تفسیر قرآن» است؛ زیرا بیشتر اخباریون در برابر اصولیون، آن را طرح و انکار کرده اند.

۱. دیدگاه‌ها

دو دیدگاه وجود دارد:

۱/۱. حجیت ظواهر قرآن

مشهور در میان دانشمندان اصول، حجیت اعتبار ظواهر کتاب است (انصاری، ۱۴۲۸، ج ۱، ص ۶۷-۸۰؛ خراسانی، ۱۴۱۲، ص ۲۸۱؛ کاظمی، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۱۳۵؛ بروجردی، ۱۴۰۵، ج ۳، ص ۹۰؛ واعظ حسینی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۱۱۷-۱۱۸) و می توان از ظواهر کتاب به مقصود خدای متعال پی برد و آن را تفسیر نمود و بر اساس آن عمل نمود؛ زیرا سیره قطعی عقلایی در کشف نمودن مراد هنگام شک در آن، اخذ به ظواهر است و خداوند متعال این بناء را امضاء کرده و در خطاباتش به روش عقلاء عمل نموده است؛ زیرا اگر روش خاص و متفاوت با روش آنان داشت، برای ما بیان کرده و از روش ایشان باز می داشت. از عدم بیان و عمل نکردن به روش دیگر روشن می شود که روش خداوند متعال همان روش عقلاء است (خراسانی، ۱۴۱۲، ص ۲۸۱؛ مظفر، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۱۳۶).

افزون بر دلیل یاد شده، دلایل دیگری هم وجود دارد مانند روایات عرض، تقلین و روایات بیانگر چگونگی استفاده حکم از ظاهر آیه «فَعَرَفْنَا جِئْنَ قَالَ بِرُؤْسِكُمْ أَنَّ الْمَسْحَ بِبَعْضِ الرَّأْسِ لِمَكَانِ الْبَاءِ» (کلینی، ۱۳۶۳: ج ۳، ص ۳۰) و ادله دیگر (انصاری، ۱۴۲۸، ج ۱، ص ۷۱-۷۴).

۱/۲. عدم حجیت ظواهر قرآن

قول دوم، عدم حجیت ظواهر کتاب است که اخباریون بدان باور دارند. از نظر آنان، ظواهر کتاب

بدون وارد نشدن بیان و تفسیر از اهل بیت علیهم السلام حجت نیست و عمل به آن ممنوع است. مرحوم شیخ حر عاملی در کتاب خود بابتی با عنوان «عدم جواز استنباط شیء من الاحکام النظرية من ظواهر القرآن إلا بعد معرفة تفسیرها و ناسخها و منسوخها و محکمها و متشابهها من الأئمة علیهم السلام» (حرعاملی، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۵۹۴) قرار داده و روایاتی را در این زمینه نقل کرده است که دلالت آنها نیاز به بررسی جدی دارد و در این مجال، ممکن نیست (انصاری، ۱۴۲۸، ج ۱، ص ۶۷-۷۸؛ خراسانی، ۱۴۱۲، ص ۲۷۱-۲۸۴).

۲. نقش مبنا در تفسیر

۸۱

قرآن پژوهی

مرحوم شیخ انصاری پس از اثبات حجیت ظواهر کتاب و پاسخ به دیدگاه اخباریین مبنی بر عدم حجیت ظواهر کتاب، دیدگاهی از برخی از دانشمندان اصول ذکر کرده است که این موضوع، فایده اندکی دارد؛

نزاع در حجیت ظواهر قرآن کم فایده است؛ زیرا آیه ای نیست که مربوط به اصول و یا فروع دین باشد مگر در توضیح آن و حکم موافق با آنچه از آیه استفاده می شود خبری و یا اخبار کثیری وارد شده است، بلکه اجماع علماء (اصول) بر این امر منعقد شده که اکثر آیات این چنین اند. علاوه بر اینکه بیشتر آیات قرآنی مربوط به احکام اصول و فروع و بلکه تمام آیات از جمله آیاتی هستند که حکم در آنها به طور مجمل بیان شده است که اخذ و عمل به آنها ممکن نیست مگر بعد از فهم تفصیلی آنها از اخبار (انصاری، ۱۴۲۸، ج ۱، ص ۷۸).

سپس اشکال کرده است که شاید آن دانشمند نظرش را به آیات وارد شده در باب عبادات محدود کرده است؛ زیرا بیشتر آنها از این قبیل اند و گرنه اطلاقات وارد شده در معاملات که با آنها در فروع غیر منصوصه یا منصوصه با نصوص که با هم تعارض دارند و بدان تمسک می شود، جدا فراوان است، مانند: «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (مائده: ۱) و «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» (بقره: ۲۷۵) و «تِجَارَةٌ عَنِ تَرَاضٍ» (نساء: ۲۹) و... (همان).

سخن اصولی بزرگ شیخ انصاری از جهت اثرگذاری این مبنا در احکام شرعی کاملاً درست است؛ لکن سخن در این است که این مبنا در آیات دیگر یعنی آیات اعتقادی، اخلاق، تاریخ و... نیز تأثیرگذار است و در نتیجه اثرگذاری این موضوع آیات بسیار زیادی را شامل می شود. از این رو، از سویی بر اساس حجیت ظواهر کتاب، «اصالة الظهور» قاعده مهمی است که شامل قواعد مهمی از قبیل اصالة العموم، اصالة الاطلاق، اصالة الحقيقة، اصالة عدم التقدير می شود. با توجه به اصول یاد شده، به ظاهر کلام اخذ می شود و به احتمال اراده خلاف ظاهر اعتنا نمی شود. اخذ به اطلاق در

این اصول به این معناست که پس از جستجو از ادله دیگر همانند آیات و روایات از جهت وجود قرینه بر تخصیص یا تقييد و نبود قرینه بر آن، عمل به ظواهر کتاب جایز است. از سوی دیگر، دلالت صیغه امر و نهی و موارد فراوان از مصادیق این مبناست. برخی از قواعد دیگر مانند «سیاق» نیز از کاربردهای این موضوع است که مفسران قرآن به قرآن از این قاعده استفاده فراوانی دارند. بنابراین، هر کدام از قواعد، مصادیق بسیار فراوانی در آیات دارد و مبنای حجیت ظواهر قرآن در آنها اثر فراوان دارد.

د. زبان و شیوه بیان قرآن

یکی از مبانی مهم تفسیر که پیش از ورود به تفسیر قرآن مطرح است و مفسر باید پاسخ صحیح آن را بداند، این است که قرآن با چه زبانی و با چه روشی با مردم سخن گفته است؟ آیا با زبان و روش خود مردم با آنان سخن گفته است یا مطالبش را با زبان و روش ویژه‌ای مخصوص به خود بیان کرده است؟ در حقیقت، این موضوع با «جواز تفسیر قرآن» و «حجیت ظواهر قرآن کریم» ارتباط تنگاتنگی دارد و همان اختلاف میان اخباریون و اصولیون در این موضوع نیز پیش می‌آید.

۱. دیدگاه‌ها

بر اساس نظر بیشتر اخباریون که تفسیر قرآن به‌ویژه ظواهر آن بدون ورود بیان و تفسیر از معصومین علیهم‌السلام جایز نیست، پس قرآن روش و زبان مخصوص به خود را دارد و غیر از معصومان (علیهم‌السلام) کسی آن را نمی‌داند. از دیدگاه اصولیون که معتقدند تفسیر قرآن به‌ویژه ظواهر قرآن جایز است و اعتبار دارد و می‌توان مقصود خدای سبحان از آیات را به‌دست آورد، قرآن با زبان و روش رایج میان عقلاء سخن گفته است. از این رو، همان‌گونه که گذشت دانشمندان اصول در استدلال به حجیت ظواهر قرآن به روش قرآن اشاره کرده‌اند و تصریح کرده‌اند که خداوند متعال در خطاب‌اتش به روش عقلاء عمل نموده است؛ زیرا اگر روش خاص و متفاوت با روش آنان داشت، برای ما بیان کرده و از روش ایشان باز می‌داشت. از عدم بیان و عمل نکردن به روش دیگر روشن می‌شود که روش خداوند متعال همان روش عقلاء است (خراسانی، ۱۴۱۲ق، ص ۲۸۱؛ مظفر، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۱۳۶).

البته روشن است که روش قرآن در عین بهره‌گیری از روش عقلاء، محدود به آن نیست؛ بلکه در کنار آن، روش‌ها و ویژگی‌های خاص خود را نیز دارد، مثلاً معارف فراعرفی دارد یا در کنار معرفت بخش بودن جنبه انگیزشی و تعهد آفرینی دارد یا از زبان فطرت بهره می‌برد. همچنین قرآن کریم از

آمیختگی موضوعات، ذو اضلاع بودن، ذو مراتب بودن، اشتغال معارف فرا عرفی و جهانی و جاودانه بودن برخوردار می‌باشد (سعیدی روشن، ۱۳۹۸، ص ۳۷۱-۳۸۷).

۲. نقش مبنا در تفسیر

هنگامی که قرآن در بیان مطالبش با زبان و روش معمول در میان مردم سخن گفته است، پس توده انسان‌ها یعنی غیر معصومان می‌توانند از قرآن کریم بهره‌ای داشته باشند و مطالب قرآن را با روش عقلایی سخن در موضوعات گوناگون عقاید، احکام، اخلاق و دیگر معارف بفهمند.

۸۳

قرآن پژوهی

از این رو، هم باید قواعد ادبیات عرب از قبیل قواعد علم صرف، نحو و بلاغت مورد توجه قرار گیرد و هم روش عقلا در سخن ملاحظه شود؛ برای نمونه، سیاق از روش عقلاست یا توجه به قرائن حالیه در روش عقلا وجود دارد؛ همچنان‌که توجه به قرائن منفصل از روش عقلاست که نتیجه آن این است که در تفسیر قرآن، به آیات و روایات مراجعه می‌شود و به‌ویژه آیات متشابه به آیات محکم ارجاع می‌شود و اجمال آیات با آیات دیگر و روایات برطرف می‌شود. تأکید بر این نکته ضرورت دارد که هنگامی که روش قرآن محدود به روش عقلاء محدود نیست، مطالب گسترده‌تری فراتر از روش عقلاء استفاده می‌شود.

هـ. وابستگی معنای آیات قرآن به اراده حق تعالی

یکی از مبانی مهم تفسیر چگونگی ارتباط معنا و مقصود قرآن کریم با خدای سبحان است. طرح این موضوع از این جهت بوده که امروزه دیدگاه‌هایی در هرمنوتیک و عمدتاً از سوی دانشمندان غربی مطرح شده است.

در هرمنوتیک این بحث را مطرح می‌کنند که آیا معنای متن با نیت و مقصود مؤلف ارتباطی دارد؟ یا اینکه مستقل است؟ برخی به «متن محوری» باور دارند و عقیده دارند که معنای متن از مؤلف مستقل بوده و نقش اصلی را خود متن برعهده دارد. از این دیدگاه با عنوان «ساختارگرایی» یاد می‌شود. برخی دیگر به «مفسر محوری» عقیده دارند و معتقدند که معنای متن از مؤلف مستقل بوده؛ لکن نقش اصلی را مفسر و مخاطب انجام ایفاء می‌کند. به این دیدگاه «ساختارشنکی» گفته می‌شود. دیدگاه سوم، «مؤلف محوری» است و اینکه معنای متن با نیت مؤلف ارتباط کاملی دارد و آزرگان به‌طور خاص هیچ معنایی را تداعی نمی‌کنند، مگر آنکه کسی آنها را در مقصود خود استعمال کند. روشن است که هیچ کدام از دیدگاه‌های یاد شده درست نیست و دیدگاه درست، «وابستگی در عین استقلال» است؛ یعنی الفاظ پیش از استعمال در اثر عمل وضع، دارای معناست و هنگام

استعمال باید به آنها توجه شود. از سوی دیگر، نمی‌توان افکار و نگرش مؤلف را نادیده گرفت؛ بلکه برای فهم معنای متن، افزون بر توجه به جنبه لغوی آن، نزدیک شدن به ذهنیت مؤلف آن نیز ضروری است. اثر این دیدگاه آن است که معنای متن از جهت ساختار و مقصود مؤلف تعیین دارد و مبهم و رها نیست. از سوی دیگر، فهم ضابطه‌مند بوده و بر اساس معیاری صورت می‌گیرد. در نتیجه معیار سنجش فهم درست از نادرست وجود دارد. از سوی دیگر، نسبی‌گرایی در فهم نادرست است (کریمی، ۱۳۹۹، ص ۴۳-۵۱) که برای رعایت اختصار از توضیح آن، صرف‌نظر می‌شود.

از مباحث اصول فقه به‌ویژه مبحث «حجیت» به روشنی استفاده می‌شود که از نظر دانش اصول فقه، «وابستگی در عین استقلال» درست است؛ زیرا از سویی در این نظر، وابستگی به معنای متن وجود دارد و از سوی دیگر، مؤلف محوری، اصل اساسی است. از این رو، معنای متن به مؤلف تعلق دارد، ولی بی‌ارتباط به معنای متن نیست.

۱/۴. دیدگاه دانشمندان اصول

در دانش اصول، چنانکه گذشت، زبان و شیوه بیان قرآن به شیوه و روش عقلاست که در نتیجه باید قواعد ادبیات زبان عربی رعایت شود. از سوی دیگر، باید به دنبال کشف مقصود شارع مقدس یعنی خدای متعال بود. به همین جهت، دانش اصول فقه برای روشمند ساختن استنباط و چگونگی یافتن دلیل برای حکم شارع مقدس است و آیا فلان دلیل شایستگی برای اعتبار و استناد حکم به شارع مقدس دارد یا نه؟ بر این اساس، برای تعبد به حکمی و استنادش به شارع مقدس اگر دلیل خاصی بر اعتبار وجود نداشته باشد، قانون کلی، عدم اعتبار آن است و تعبد به آن حرام است: «أن الأصل فيما لا يعلم باعتباره بالخصوص شرعا ولا يحرز التعبد به واقعا عدم حجیته جزما» (خراسانی، ۱۴۱۲ق، ص ۲۷۹) و «التعبد بالظن الذی لم يدل دلیل علی التعبد به محرم بالأدلة الأربعة» (انصاری، ۱۴۲۸، ج ۱، ص ۵۹).

در نتیجه تفسیر قرآن باید بر اساس حجت قطعی یا دلیل معتبر باشد و تفسیر به رأی از جهت عملی حرام است و از جهت نظری معتبر نیست و از خواست و مقصود خدای سبحان کشف نمی‌کند. بله در صورت نبود دلیل قطعی یا معتبر، می‌توان به صورت احتمالی معنا کرد.

۲/۴. نقش مبنا در تفسیر

روشن شد که معنای متن به نیت مؤلف وابسته است و با متن ارتباط دارد. از این رو، این مبنا چند

اثر دارد:

- ا. تفسیر به رأی در تفسیر قرآن نکوهیده است و باید به دنبال یافتن مقصود خدای سبحان بود.
- ب. باید از قواعد ادبیات زبان عربی کمک گرفت.
- ج. برخی از ویژگی‌های خدای سبحان که در فهم آیات اثر دارد، توجه کرد.

و. خطابات قرآن

یکی از مباحث مهم مبانی تفسیر خطابات شفاهی قرآن و تعیین مخاطب است که آثار مهمی در تفسیر قرآن دارد. سخن در این است که خطابات همانند: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» (بقره: ۱۷۲ و ۱۸۲؛ آل عمران: ۱۳۰) و... و «یا أَيُّهَا النَّاسُ» (بقره: ۲۱؛ نساء: ۱ و...) و حتی در غیر ادات نداء (حسن بن زین الدین، بی تا، ص ۱۹۳؛ سبحانی، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۲۲۰). مانند: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ» (آل عمران: ۹۷) آیا به خصوص حاضران در زمان خطاب و مشافهین است، یا اعم از آن است و شامل حاضران و غائبان همانند ما می‌شود؟ دانشمندان اصول غالباً این موضوع را در مبحث «عام و خاص» بررسی کرده‌اند. از این رو، دیدگاه‌ها و نقش این مبنا در تفسیر بیان می‌شود.

۱. دیدگاه‌ها

دو دیدگاه درباره خطابات قرآن وجود دارد:

۱/۱. اختصاص به حاضران

برخی از دانشمندان اصول عقیده دارند که خطابات قرآن یا همه احکام آن از قبیل خطاب مشافهه است و اختصاص به افراد موجود در زمان خطاب قرآن دارد (حسن بن زین الدین، بی تا، ص ۱۹۳)؛ زیرا خطاب به غائب و معدوم عقلاً، وجداناً و شرعاً قبیح است و حکم برای آنان از راه اشتراک تکلیف ثابت می‌شود (میرزای قمی، ۱۳۷۸، ص ۲۲۹-۲۳۳).

۱/۲. شمول بر حاضران، غائبان و معدومان

برخی از دانشمندان اصول عقیده دارند که خطابات قرآن یا همه احکام اختصاص به حاضران ندارد و غائبان و معدومان را هم شامل می‌شود. در تبیین چگونگی شمول چند بیان وجود دارد:

۱. برخی عقیده دارند که می‌توان این موضوع را از راه قضایای حقیقیه اثبات کرد. به این بیان که حکم بر کلی وارد شده و آن کلی قابلیت صدق بر همه افرادش را دارد؛ چه در آن زمان وجود داشته باشند یا وجود نداشته باشند. به بیان دیگر، حکم بر موضوع مفروض الوجود وارد می‌شود؛ نه آنکه موضوع در خارج وجود داشته باشد؛ برای نمونه وجوب حج بر مستطیع مفروض الوجود جعل

می‌شود. از این رو، حاضر، غائب و معدوم یکسان هستند (مرتضوی لنگرودی، ۱۴۴۳، ج ۲، ص ۵۲۲-۵۲۴). بر همین اساس، برخی تصریح کرده‌اند که خطابات قرآن کریم از زمان صدور، همه بشر را شامل می‌شود؛ زیرا در خطابات مشتمل بر نداء، وجود منادی (با فتحه) در خارج معتبر نیست؛ بلکه در آن، وجود علمی اعتباری کافی است (موسوی سبزواری، ۱۴۰۹، ج ۷، ص ۲۳۹-۲۴۰).

۲. برخی از اصولیون دیگر عقیده دارند که خطابات قرآن همانند خطابات کتبی است و مانند قوانین عرفی رایج میان عقلاء است. توضیحش این است که همچنان‌که قانونگذار در قوانین عرفی یا سیاسی پس از تثبیت حکم، آن را منتشر می‌کند، پس هر کسی که شرایطش را داشته باشد، به انجام آن موظف است، گرچه در زمان وضع قانون وجود نداشته باشد. پس خطاب به صورت لفظی حقیقی نیست که به مخاطب حاضر نیاز داشته باشد؛ بلکه به صورت کتبی و مانند آن است. در حقیقت، نویسنده هر کسی را که آن نوشته را بخواند، مخاطب قرار می‌دهد. بنابراین، خطابات قرآن همه انسان‌ها را شامل می‌شود (سبحانی، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۲۲۵-۲۲۷). به همین جهت، خدای سبحان همه بشریت در نسل حضرت آدم را تا روز قیامت خطاب می‌کند:

۱. «يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُورِي سَوَاتِكُمْ وَرِيشًا وَ لِبَاسُ التَّقْوَى ذَٰلِكَ خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِنْ

آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ» (اعراف: ۲۶).

۲. «يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبْوَيْكُمُ مِنَ الْجَنَّةِ» (اعراف: ۲۷).

۳. «يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ» (اعراف: ۳۱).

۴. «يَا بَنِي آدَمَ إِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنْ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ

وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (اعراف: ۳۵). (حاج عاملی، ۱۴۲۴، ج ۲، ص ۵۸۳-۵۸۴).

در تایید این دیدگاه می‌توان افزود که سخن پیرامون قرآن، صرفاً در ارتباط با احکام شرعی نیست که احکام شرعی با فرض عدم امکان خطاب به غائب و معدوم از راه اشتراک احکام، ثابت شود؛ بلکه اساساً قرآن کریم (با همه ویژگی‌هایش)، معجزه جهانی و جاویدان است و آن، هنگامی است که انسان‌ها در طول تاریخ، مخاطب قرآن باشند. به بیان دیگر، نبوت ختمی مرتبت | جهانی و جاویدان است و پیامبر اکرم | خاتم پیامبران است: «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ» (احزاب: ۴۰) پس رسالت ایشان | جهانی و جاودانه است: «لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ

نَذِيرًا» (فرقان: ۱) «وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ» (مذثر: ۳۱) «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (انبیاء: ۱۰۷) «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ» (سبأ: ۲۸)؛ «وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَ مَن بَلَغَ» (انعام: ۱۹). پس باید معجزه ایشان یعنی قرآن کریم نیز جهانی و جاویدان باشد (بلاغی، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۵-۶؛ خوئی، ۱۳۹۵، ص ۴۶-۴۷). جهانی و جاودانه بودن قرآن هنگامی است که انسان‌ها مخاطبان قرآن باشند (صادقی، ۱۳۹۷، ص ۱۱۴-۱۱۵).

۲. نقش مبنا در تفسیر

۸۷

روشن شد که دیدگاه درست، همگانی‌بودن خطابات قرآن و شمول بر حاضران، غائبان و معدومان است. از این رو، مبنای یاد شده دو اثر اساسی دارد:

قرآن پژوهی

کارکردهای اصول فقه در مبانی تفسیر قرآن

۱. همه خطابات قرآن و بلکه همه آیات، متوجه انسان‌ها در طول تاریخ بوده و برای همه حجت است. در نتیجه همه انسان‌ها-با وجود شرایط-می‌توانند به ظواهر قرآن کریم تمسک کنند؛ برای نمونه می‌توانیم برای اعتبار شرعی بیمه-که یک عقد و قرارداد مستقل تشکیل شده از ایجاب و قبول است و بر خلاف کتاب و سنت نیست-به عموم «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ (مائده: ۱) ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به عقد و پیمان‌ها وفا کنید» تمسک کنیم (حلی، ۱۴۱۵، ص ۴۰؛ حسینی تهرانی، ۱۴۲۱، ج ۲، ص ۲۱۹؛ فاضل لنکرانی، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۰۹؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۷، ج ۱، ص ۴۸۸). همچنین از عنوان «تجارة عن تراض» در کریمه «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ»؛ (نساء: ۲۹) ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال یکدیگر را در میان خود به باطل نخورید، مگر اینکه تجارتي با رضایت یکدیگر باشد» استفاده کنیم (حلی، ۱۴۱۵، ص ۴۰).

۲. تمسک به عموم و اطلاق قرآن کریم هنگام شک در مدخلیت قیدی در حکم، صحیح است؛ برای مثال هرگاه شک کنیم که در کریمه «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»؛ (جمعه: ۹) ای کسانی که ایمان آورده‌اید! آنگاه که برای نماز روز جمعه ندا داده شد، پس به سوی یاد خدا (نماز) شتاب کنید و داد و ستد را رها کنید که این برای شما بهتر است، اگر بدانید» آیا وجوب یا جواز نماز جمعه در زمان غیبت مشروط به امام معصوم علیه السلام است یا نه، می‌توانیم با اطلاق به عدم اشتراط استدلال کنیم (مرتضوی لنگرودی، ۱۴۴۳، ج ۲، ص ۵۲۲-۵۲۴؛ سبحانی، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۲۲۹-۲۳۱).

ز. سازگاری آیات با آیات و سنت

یکی از مبانی بسیار مهم تفسیر قرآن، سازگاری و هماهنگی میان آیات با آیات و سنت است. در دانش اصول فقه، این موضوع در مبحث «تعارض» یا «تعادل و تراجیح» مطرح شده است. «تعارض» که به معنای تنافی دو مدلول است، در کاربرد فارسی این واژه به‌ویژه با نگاه تفسیری با معادل «ناسازگاری» و «ناهماهنگی» بکار می‌برد. با این مبحث، سازگاری آیات قرآن کریم با یکدیگر و پاسخ‌های کلی به برخی از شبهات ناسازگاری میان قرآن کریم و روایات روشن می‌شود و بسیاری از آیاتی را که در نظر بدوی متناقض به نظر می‌رسند، جمع شده و ناسازگاری آنها را از بین برد. در این صورت، مضمون برخی از آیاتی که مورد اختلاف است، به خوبی جمع می‌شوند و سازگاری آنها به اثبات می‌رسد.

در دانش اصول پیرامون سازگاری و هماهنگی قرآن و سنت چند موضوع مورد توجه است:

۱. مفروغ عنه بودن و پذیرش قطعی اصل سازگاری و هماهنگی میان آیات با آیات و سنت؛
۲. تبیین ناسازگاری و ناهماهنگی و تعارض و شرایط آن (توضیح چگونگی تنافی میان دو دلیل)
۳. چگونگی حل ناسازگاری ابتدائی و تعارض بدوی در صورت امکان (جمع عرفی)
۴. راه حل در صورت عدم امکان تبیین هماهنگی

۱. قطعی بودن سازگاری میان آیات با آیات و سنت

اصل سازگاری و هماهنگی میان آیات و سنت، موضوعی قطعی و مفروغ عنه است؛ به همین جهت، در اصول فقه، پیرامون اصل موضوع، بحث و بررسی زیادی صورت نمی‌گیرد؛ بلکه از مسائل مبتنی بر آن بحث می‌شود؛ زیرا معارف به صورت کلی و از جمله آن، احکام از یک ریشه سرچشمه می‌گیرد و در حقیقت و نفس الامر، معارف ناسازگار و تشریح و قانون گذاری گوناگون امکان ندارد. در ذکر دلیل بر این موضوع به همین مقدار بسنده می‌شود که تردیدی نیست که قرآن و سنت یک ریشه دارند؛ چرا که شانیت و جایگاه سنت، تفسیر قرآن و تبیین معارف آن است و امکان ندارد که تفسیر قرآن از سوی معصوم علیه السلام با خود قرآن ناسازگار باشد. همان‌گونه که قرآن کریم در آیات متعدد (مانند نحل: ۴۴؛ بقره: ۱۲۹ و ۱۵۱؛ جمعه: ۲) از بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله سخن گفته و یکی از شئون آن را تفسیر و تبیین قرآن بیان می‌کند: «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يَرْكَبُهُمْ وَيَعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (آل عمران: ۱۶۴). با توجه به سیاق آیات، منظور از «رسول» رسول اکرم صلی الله علیه و آله است و به قرینه «یتلوا» که به

معنای قرائت است (عسکری، ۱۴۰۰، ص ۵۴، راغب اصفهانی، ۱۴۰۴، ص ۱۶۷) مراد از «یعلمهم» یاد دادن محتوا و معارف قرآن کریم است. بنابراین، در کنار تلاوت آیات قرآن، تعلیم و تبیین قرآن کریم، شأن دیگری از شئون رسول اکرم ﷺ است. از سوی دیگر، اهل بیت علیهم السلام با توجه به حدیث متواتر ثقلین: «إني تارك فيكم الثقلين ما ان تمسكنم بهما لن تضلوا ابدا كتاب الله وعترتي اهل بيتي و لن يفترقا حتى يردا على الحوض» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۱۰۰؛ صدوق، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۶۸؛ احمد بن حنبل، بی تا، ج ۳، ص ۱۴؛ ترمذی، ۱۴۰۳، ج ۵، ص ۳۲۹؛ حاکم نیشابوری، بی تا ج ۳، ص ۱۴۸) که جانشین رسول اکرم ﷺ و عدل قرآن هستند، دارای شأن تفسیر می باشند. این حدیث، دلالت دارد که قرآن و اهل بیت علیهم السلام عدل یکدیگر بوده و از هم جدا نمی شوند. از این رو، با هم هماهنگ هستند. احادیث عرضه روایات بر قرآن نیز بر هماهنگی قرآن و سنت دلالت دارد، مانند: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: خَطَبَ النَّبِيُّ ص بِمِنَى فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ مَا جَاءَكُمْ عَنِّي يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَإِنَّا قُلْتُهُ وَ مَا جَاءَكُمْ يَخَالِفُ كِتَابَ اللَّهِ فَلَمْ أَقُلْهُ (کلینی، ۱۳۶۳: ج ۱، ص ۶۹۹) پیغمبر صلی الله علیه و آله در منی سخنرانی کرده فرمود: ای مردم آنچه از جانب من بشما رسید و موافق قرآن بود آن را من گفته ام و آنچه بشما رسید و مخالف قرآن بود من آن را نگفته ام.

۲. تبیین ناسازگاری و شروط آن

درباره سازگاری و شرایط تعارض و تنافی میان دو دلیل، از دیدگاه اصول فقه، باید با توجه به نکته پیشین (سازگاری قرآن و سنت) توجه کرد که در دو دلیل ناسازگاری چگونه و در چه شرایط رخ می دهد؟ اساسا چیزی که مثلا به عنوان سنت است، واقعا می توان آن را سنت شمرد و با دلیل دیگر مانند قرآن یک سنت دیگر، ناسازگار باشد؟ بنابراین، سخن در این است که با چه شرایطی تنافی رخ می دهد؟ روشن است هرگاه با وجود شرایط و پذیرش صلاحیت دلیل بودن، زمینه ناسازگاری و تنافی پیش می آید، نوبت به راه حل می رسد.

در دانش اصول فقه، شروطی برای تعارض و ناسازگاری دو دلیل بیان شده که مهم ترین آنها به ویژه

با رویکرد تفسیری عبارت اند از:

۱ / ۲. قطعی نبودن یک یا هر دو دلیل

هرگاه یک دلیل، قطعی و دلیل دیگر ظنی باشد، تعارض تحقق نمی یابد، زیرا دلیل قطعی سبب علم به کذب و بی اعتباری و باطل بودن دلیل ظنی می شود؛ مثلا نص قرآن (که از جهت دلالت و سند قطعی است) با خبر واحد (که از جهت سند، ظنی است) تعارض نمی کند. همچنین اگر هر دو

دلیل، قطعی باشند، اساساً تعارض رخ نمی‌دهد؛ زیرا به وقوع تنافی منجر می‌شوند که ب هیچ وجه امکان ندارد، برای نمونه نصّ قرآن (که افزون بر سند، از جهت دلالت نیز قطعی باشد) با نصّ سنت قطعی همانند خبر متواتری که از جهت دلالت قطعی باشد، متعارض نمی‌شوند.

۲/۲. تنافی مدلول دو دلیل

شرط دیگر آن است که مدلول هر دو دلیل با هم تنافی داشته باشند، گرچه از جهت عرض و از برخی از جهات باشد، تا تکاذب میان دو دلیل صدق کند، چه تنافی در مدلول مطابقی، یا تضمینی یا التزامی باشد. دلیل اشتراط این شرط روشن است؛ زیرا دو دلیل، دو حکم متنافی را بیان می‌کنند با اینکه در نفس الامر و واقع، جعل دو حکم امکان ندارد.

۲/۳. وجود شرایط حجیت در هر دو دلیل

یکی از شرایط مهم تعارض آن است که هر دو دلیل، دارای شرایط حجیت باشند، به گونه‌ای که هر یک از آنها به تنهایی و بدون در نظر گرفتن تعارض، واجب العمل باشند. دلیل اشتراط این شرط روشن است؛ زیرا هرگاه دلیلی فی نفسه شرایط حجیت را نداشته باشد، نمی‌تواند با دلیل دیگر که حجت است، تنافی داشته باشد و آن را بی‌اعتبار بشمارد (صدر، بی تا، ج ۲، ص ۵۴۲؛ مظفر، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۱۹۲-۱۹۴).

۳. چگونگی حل ناسازگاری بدوی و جمع عرفی

هرگاه با شرایط ذکر شده، تعارض و ناسازگاری میان دو دلیل پیش آید، باید بررسی شود که آیا این ناسازگاری اساسی است یا آنکه در ابتدای امر، ناسازگاری دیده می‌شود و در حقیقت، جمع آنها امکان دارد؟ به همین جهت در اصول فقه، تعارض به دو قسم غیر مستقر و مستقر تقسیم می‌شود که به توضیح کوتاه آنها در این عنوان و عنوان بعدی می‌پردازیم.

تعارض غیر مستقر، تعارضی است که می‌توان آن را با تصرف در دلالت یکی از دو دلیل علاج کرد، به گونه‌ای که مدلول دلیل دیگر انسجام یابد (صدر، بی تا، ج ۲، ص ۵۴۲). این تعارض، «تعارض بدوی» نیز نامیده می‌شود؛ چرا که تنافی بین مدلول‌های دو دلیل در آنها ابتدائی می‌باشد و با تأمل از بین می‌رود و عرف می‌تواند بین آنها جمع کند (مروج، ۱۴۱۵، ج ۸، ص ۱۵) و از لحاظ سازگار ساختن آنها «جمع دلالی» نیز نامیده می‌شود؛ چرا که میان دلالت ادله جمع می‌شود. چنانچه یاد شد تعارض غیر مستقر و بدوی، تعارضی است که پایدار نیست و ابتدائی است و عرف می‌تواند میان آن دو جمع کند و تنافی آنها را از بین ببرد و مقصود را به دست آورد. در دانش

اصول، به این گونه جمع، «جمع عرفی» گفته می‌شود. توضیح بیشتر جمع عرفی این است که هرگاه دو دلیل متعارض وجود داشته باشد که عرف بتواند میان آنها جمع کند، به گونه‌ای که در کشف مراد از آن دو تحیر نداشته باشد و از ضمیمه کردن یکی از آنها به دلیل دیگر ظهور دیگری برای یکی از آنها یا برای هر دوی آنها پیدا شود، به طوری که بدون ملاحظه این دو، این ظهور وجود نداشته باشد و یکی از دو دلیل قرینه بر تصرف در دیگری باشد، یا هر یک از آن دو، قرینه بر دیگری باشد، در این صورت، چنین استظهاری از جهت قرینه بودن است و باید میان این دو دلیل جمع کرد. از این رو، تعارض میان آنها از بین می‌رود (لجنة تألیف القواعد الفقهية و الاصولية، ۱۴۲۳، ص ۴۴۸-۴۴۹).

شایان ذکر است که جمع عرفی مبتنی بر تفکیک میان معنا (مراد استعمالی) و مراد (مراد جدی) است (خوئی، ۱۳۵۲، ج ۲، ص ۵۰۸)؛ زیرا جمع عرفی مبتنی بر این است که معنا (مراد استعمالی) چیزی است و مراد (مراد جدی) با آن تفاوت دارد و عین هم نیست؛ لکن با تامل عرفی می‌توان تفاوت آنها را جمع نمود و تنافی را از بین برد.

در دانش اصول فقه برای تعارض بدوی و غیر مستقر که جمع عرفی در آن جریان دارد، قواعد متعددی ذکر کرده‌اند که برخی از عباراتند است از: تقدیم نص بر ظاهر، تقدیم اظهر بر ظاهر، تخصیص، تقیید، حکومت، ورود، شاهد جمع، حمل هر دو دلیل بر قدر متیقن، انقلاب نسبت، تقدیم تخصیص دلیلی که موجب تخصیص مستهجن نمی‌شود بر تخصیص دلیلی که مستلزم تخصیص مستهجن می‌شود، تقدیم اطلاق خاص بر اطلاق عام (لجنة تألیف القواعد الفقهية و الاصولية، ۱۴۲۳، ص ۴۵۰-۴۹۷).

۴. چگونگی مواجهه با ادله در صورت ناسازگاری پایدار

در صورتی که ناسازگاری دو دلیل به حسب ظاهر و در بدو نظر نباشد و به هیچ وجه قابل جمع نباشند، بدان تعارض مستقر گفته می‌شود. از این رو، تعارض مستقر در برابر تعارض غیر مستقر است و به معنای تعارضی است که علاج میان مدلول دو دلیل ممکن نباشد (صدر، بی تا، ج ۲، ص ۵۴۲). به عبارت دیگر، تنافی بین مدلول‌های دو دلیل است به گونه‌ای که با تأمل از بین نمی‌رود و عرف نمی‌تواند بین آنها جمع کند (مروج، ۱۴۱۵، ج ۸، ص ۱۵).

درباره تعارض مستقر مباحث فراوانی وجود دارد که در این نوشته نیازی به طرح آن نیست، برای مثال، حکم تعارض مستقر به حسب قاعده عقلی چیست؟ حکم تعارض مستقر از جهت روایات چیست؟ مرجحات چیست؟ (مثلاً موافقت با قرآن کریم یا عدم مخالفت با آن، موافقت با سنت

قطعی و... ترتیب میان مرجحات به چه صورت است؟ در صورت عدم ترجیح، آیا تخییر جاری می‌شود؟ در صورت تخییر، تخییر اصولی یا فقهی؟ آیا تخییر بدوی است یا استمراری؟ و....

۵. نسخ

یکی از موضوعاتی که در سازگاری آیات، به صورت جدی در اصول فقه و علوم قرآن مورد بحث است، مبحث نسخ است. ارتباط مبحث نسخ با مبحث فعلی (سازگاری قرآن و سنت) روشن است؛ چرا که مبحث نسخ سازگاری میان آیات را تبیین می‌کند. از این رو، معنای نسخ و دیدگاه دانشمندان اصول ذکر شده و سپس نقش آن در تفسیر بیان می‌شود.

نسخ در لغت به معنای نقل و تحویل و نیز ازاله کردن (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۴۲۴؛ جوهری، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۴۳۳) و در اصطلاح دانش اصول فقه عبارت است از: «برداشتن حکمی که در شریعت به طور ظاهری ثابت بود». نسخ گرچه در عالم اثبات، رفع حکم است؛ لکن در حقیقت، نسخ دفع حکم در عالم واقع است، در حالی که حکمت اقتضا می‌کرد که دوام و استمرار حکم اظهار شود یا اصل انشاء حکم و ثابت بودن آن اظهار شود، در صورتی که در واقع ثابت نبود یا دوام و استمراری نداشت (حلی، ۱۴۰۳، ص ۱۶۱؛ حسن بن زین الدین، بی تا، ص ۲۲۱؛ خراسانی، ۱۴۱۲، ص ۲۳۹؛ مظفر، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۵۴).

از این رو، به حکمی که با حکم بعدی برداشته شود، «منسوخ» گفته می‌شود و به حکمی که حکم قبلی را بردارد، «ناسخ» گفته می‌شود. همچنین به آیه یا سنت قطعی که حکم بیان شده در آن، با حکم بعدی برداشته شود، «منسوخ» گفته می‌شود و به آیه یا سنت قطعی که حکم بیان شده در آن، حکم قبلی را بردارد، «ناسخ» گفته می‌شود.

با تعریف نسخ و توضیح یاد شده دو نکته روشن می‌شود:

۱. نسخ با تخصیص و تقیید تفاوت دارد؛ زیرا در تخصیص (و تقیید)، حکم از اول امر، دارای قید بوده و تخصیص زده شده است، هر چند لفظ به حسب ظاهر، عام بوده است. هنگامی که دلیل مخصّص می‌آید، مراد شارع را کشف می‌کند؛ نه اینکه حکم ثابت در واقع را بردارد. در نسخ، حکمی که مطلق و بدون قید انشاء شده، اقتضای دوام دارد و ناسخ می‌آید و آن را رفع و محو می‌کند؛ نه آنکه دوام و استمرار مدلول ظاهر دلیل به حسب اطلاق و عموم آن باشد. در حقیقت، حکمی که در واقع انشاء شده، حکم موقت است، سپس دلیل ناسخ می‌آید و مراد از دلیل اول را کشف نموده و آن را تفسیر می‌کند (مظفر، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۵۷).

۲. نسخ با بداء تفاوت دارد؛ چرا که نسخ مربوط به حکم است که از سنخ تشریح و جعل تشریحی می‌باشد؛ در صورتی که بداء هم که تغییر است، مربوط به تکوین و عالم هستی است (همان، ص ۵۴). از این رو گفته می‌شود: «نسخ در شریع، مانند بداء در تکوین است».

از این رو، در نسخ، تغییر حکم شرعی اتفاق می‌افتد؛ در صورتی که در بداء، مثلاً قدر غیر حتمی به رسیدن اجل انسان تعلق گرفته است؛ خدای سبحان به جهت صدقه یا صله رحم اجلش را به تاخیر می‌اندازد.

۹۳

قرآن شریف

در دانش اصول فقه صورت‌های مختلفی برای نسخ چندین صورت بیان شده است که مهم‌ترین آنها از جهت ارتباط با تفسیر عبارت‌اند از: ۱. نسخ قرآن کریم با قرآن کریم؛ ۲. نسخ قرآن کریم با خبر واحد.

نسخ قرآن با قرآن

نسخ قرآن با قرآن که همان نسخ در قرآن است، به چند صورت تصور می‌شود: ۱. نسخ تلاوت و حکم؛ ۲. نسخ تلاوت بدون نسخ حکم؛ ۳. نسخ حکم بدون نسخ تلاوت.

آنچه مورد بحث است، قسم سوم است که منظور از آن این است که آیه‌ای بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده باشد؛ لکن حکم بیان شده در آن نسخ شده، تلاوت و لفظ آن نسخ نشود. به نظر بیشتر دانشمندان اصول (حسن‌بن‌زین‌الدین، بی‌تا، ص ۲۱۹) و به اتفاق دانشمندان شیعه امکان داشته و واقع شده است (همان؛ سیدمرتضی علم الهدی، ۱۳۴۸، ج ۱، ص ۴۵۵؛ حلی، ۱۴۰۳، ص ۱۷۱؛ حلی، ۱۴۰۴، ص ۱۸۷). از این رو، گرچه معنای آیه منسوخ، اقتضای استمرار و دوام حکم موجود در آن را دارد، ولی از آیه ناسخ فهمیده می‌شود که دیگر معنای آیه منسوخ، مراد نیست و مراد خدای متعال از آیه منسوخ و حکم موجود در آن، در واقع و از ابتدای نزول موقت و محدود به زمان خاصی بوده و استمرار نداشته است. این قسم از نسخ در تفسیر قرآن اثر دارد؛ همچنان‌که در فهم احکام شرعی اثرگذار است و در روایات به شناخت آن تأکید شده است؛ برای نمونه، ابو عبدالرحمان سلمی گوید که مولا امیر مؤمنان علیه السلام با یکی از قاضیان کوفه روبه‌رو شد. از او پرسید: «آیا آیات ناسخه را جدا از آیات منسوخه می‌شناسی؟» آن قاضی گفت: نه! آنگاه حضرت فرمود: «در این صورت هم خود را نابود کرده و هم دیگران را نابود ساخته‌ای» (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۲). امام صادق علیه السلام به یکی از فقیهان کوفه فرمود: «تو را فقیه مردم عراق می‌گویند؟» گفت: آری. فرمود: «در فقهات خود از کدام منبع بهره می‌گیری؟» گفت: از قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله! فرمود: «آیا از کتاب خدا به

درستی شناخت داری و آیا ناسخ را کاملاً از منسوخ جدا می‌سازی؟» گفت: آری! فرمود: «علم گسترده‌ای ادعا کرده‌ای، چیزی را که خداوند تنها نزد شایستگان قرار داده است» (فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۲۴).

البته همان‌گونه که برخی از دانشمندان تصریح کرده‌اند مقصود از ناسخ و منسوخ در این‌گونه روایات، به معنای اصطلاحی نیست؛ بلکه به معنای عام یعنی مفهوم لغوی آن می‌باشد که افزون بر نسخ به معنای اصطلاحی شامل تخصیص عموم و تقیید اطلاق نیز می‌گردد (معرفت، ۱۳۸۵، ص ۲۲۵). نمونه‌هایی از این قسم در آینده ذکر می‌شود.

نسخ قرآن با خبر واحد

نسخ آیه قرآن با خبر واحد همان‌گونه که از عنوانش پیداست، آن است که آیه‌ای از قرآن کریم با اینکه حکم و تلاوتش در قرآن نسخ نشده و باقی است، به وسیله خبر واحد نسخ شود. از این رو، به دلیل خبر واحد، حکم قرآن کریم تغییر یافته باشد.

این قسم به نظر بیشتر دانشمندان اصول به‌ویژه دانشمندان شیعه، امکان ندارد؛ زیرا قرآن کریم قطعی الصدور است، در حالی که خبر واحد، مظنون است و ترک قطعی به جهت مظنون درست نیست (حسن بن زین الدین، بی‌تا، ص ۲۱۹).

۶. نقش مبنا در تفسیر

چنانچه اشاره شد سازگاری میان قرآن و سنت قطعی است و بر این پایه، مباحثی در اصول فقه، بیان شده است. اینک به نقش آنها در تفسیر قرآن می‌پردازیم:

۶/۱. ضرورت تلاش برای تفسیر سازگار با آیات و سنت

نخستین اثر این مبنا در تفسیر قرآن، ضرورت تفسیر هماهنگ و تلاش برای روشن ساختن هماهنگی آیات قرآن کریم با یکدیگر و آیات قرآن با سنت است. در این صورت، مضمون برخی از آیاتی که مورد اختلاف است، به خوبی جمع می‌شوند و سازگاری آنها روشن می‌شود. آیات صفات الهی، علم غیب، شفاعت، معاد و... با کمک این مبحث به صورت مناسب و منطقی و معقول تفسیر می‌شوند.

۶/۲. نقد روایات تفسیری

با توجه به شرایطی که برای تعارض بیان شد، اساساً برخی از روایات، به‌عنوان دلیل شمرده

نمی‌شوند تا حتی به تعارض و حتی تعارض بدوی برسند.

۶/۳. تبیین ناسازگاری بدوی و جمع عرفی

همان‌گونه که بیان شد در دانش اصول فقه یکی از اقسام تعارض، تعارض بدوی بیان شده بدوی و غیر مستقر که تنافی بین مدلول‌های دو دلیل در آنها ابتدائی می‌باشد و با تأمل از بین می‌رود و عرف می‌تواند بین آنها جمع کند. در دانش اصول فقه برای تعارض غیر مستقر که جمع عرفی در آن جریان دارد، قواعد متعددی ذکر کرده‌اند که برخی از مهم‌ترین و مؤثرترین آنها در تفسیر عبارت است از: تقدیم نص بر ظاهر، تخصیص، تقیید و حکومت.

۶/۴. چگونگی تفسیر در صورت ناسازگاری پایدار

ناسازگاری پایدار و تعارض مستقر در آیات قرآن که گاهی با عنوان «اختلاف» و «ناهماهنگی» نیز یاد می‌شود، وجود ندارد؛ چرا که قبلاً بیان شد یکی از شرایط تعارض، قطعی نبودن یک یا هر دو دلیل است. همچنین تعارض مستقر میان آیات و سنت به دلیل حدیث ثقلین و احادیث عرضه و ادله دیگر امکان ندارد. از این رو، قواعد تعارض مستقر جاری نمی‌شود. تنها صورتی که ممکن است که مصداق تعارض مستقر شود، دو روایت متعارض در تفسیر آیه است که با فرض شرایط حجیت، نوبت به ترجیح آنها می‌رسد.

۶/۵. توجه به نسخ در تفسیر

چنانچه ذکر شد یکی از موارد سازگاری میان آیات، تغییر آیات از سوی خدای سبحان است. همچنان‌که بیان شد دو قسم از اقسام نسخ در ارتباط با تفسیر است و نقش آنها در تفسیر ذکر می‌شود. مصداقی که تحقیقش مورد قبول دانشمندان اصول است، نسخ قرآن با قرآن از قسم نسخ حکم است. از این رو، هنگام تفسیر باید به این قسم از نسخ توجه نمود.

نتیجه‌گیری

برای فهم و درک دقیق، عمیق، به‌روز و کاربردی آیات قرآن کریم باید با ابزارهای گوناگون آشنا شد که مهم‌ترین آنها دانش اصول فقه است؛ زیرا اصول فقه، افزون بر زمینه‌سازی چگونگی فهم و استنباط صحیح احکام شرعی، چگونگی فهم و تفسیر متون دینی همانند قرآن و سنت را تبیین می‌کند و به تعبیر کوتاه، منطق فهم دین است. یکی از موارد تأثیر اصول فقه، مبانی تفسیر است. مبانی تفسیری که از اصول فقه استفاده می‌شود، عبارتند از: ۱. جواز تفسیر قرآن، ۲. حجیت ظواهر قرآن، ۳. زبان و شیوه بیان قرآن، ۴. وابستگی معنای آیات قرآن به اراده حق تعالی، ۵. خطابات قرآن؛

۶. سازگاری آیات با آیات و سنت. هر کدام از مبانی یاد شده، در تفسیر قرآن و نیز در قواعد تفسیر قرآن اثر دارد.

در نتیجه می‌توان مقصود خدای سبحان از آیات را به‌دست آورد. همچنین ظواهر قرآن حجت است و این حجیت، افزون بر اینکه ریشه برخی از قواعد مانند اصالة العموم، اصالة الاطلاق و مانند آن است، شامل همه آیات از آیات عبادی و حتی آیات الاحکام شده و در آیات اعتقادی، اخلاق، تاریخ و... نیز تأثیرگذار است. هنگامی که قرآن در بیان مطالبش با زبان و روش معمول در میان مردم سخن گفته است، پس توده انسان‌ها یعنی غیر معصومان می‌توانند از قرآن کریم بهره‌ای داشته باشند و مطالب قرآن را با روش عقلایی سخن در موضوعات گوناگون عقاید، احکام، اخلاق و دیگر معارف بفهمند؛ هرچند با توجه به اینکه روش قرآن محدود به روش عقلاء محدود نیست، مطالب گسترده‌تری فراتر از روش عقلاء استفاده می‌شود. باید توجه داشت که همه خطابات قرآن و بلکه همه آیات، متوجه انسان‌ها در طول تاریخ بوده و برای همه حجت است. در نتیجه همه انسان‌ها-با وجود شرایط- می‌توانند به ظواهر قرآن کریم تمسک کنند. از سوی دیگر، نه تنها تفسیر به رأی در تفسیر قرآن نکوهیده است و باید به دنبال یافتن مقصود خدای سبحان بود؛ بلکه باید از قواعد ادبیات زبان عربی در تفسیر قرآن کمک گرفت. همچنین تلاش برای هماهنگی آیات قرآن کریم با یکدیگر و آیات قرآن با سنت ضروری است و در این زمینه، باید از قواعد رفع ناسازگاری کمک گرفت.

منابع و مأخذ

۱. ابن فارس، احمد، معجم مقاييس اللغة، بيروت: مكتب الاعلام الاسلامي، ۱۴۰۴ق.
۲. احمد بن حنبل، مسند احمد بن حنبل، بيروت: دار صادر، بی تا.
۳. استرآبادی محمد امين، الفوائد المدنية و الشواهد المكية، قم: مؤسسة النشر الاسلامي، ۱۴۲۴ق.
۴. انصاری، شيخ مرتضى، فرائد الاصول، قم: مجمع الفكر الاسلامي، ۱۴۲۸ق.
۵. اصفهانی، محمد حسين، الفصول الغروية، بی جا، دار إحياء العلوم الاسلامية، ۱۴۰۴ق.
۶. بحرانی، يوسف، الدرر النجفية من الملتقطات اليوسفية، بيروت: دارالمصطفى لإحياء التراث، ۱۴۲۳ق.
۷. ترمذی، محمد بن عيسى، سنن ترمذی، بيروت: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزيع، ۱۴۰۳ق.
۸. جوهری، اسماعيل بن حماد، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية، بيروت: دارالعلم للملایين، ۱۴۰۷ق.
۹. حاج عاملی، محمد حسين، إرشاد العقول الى مباحث الأصول (تقريرات درس آيت الله جعفر سبحانی تبریزی)، قم: مؤسسه امام صادق عليه السلام، ۱۴۲۴ق.
۱۰. حاکم نيشابوری، المستدرک علی الصحيحين، بيروت: دارالمعرفة، بی تا.
۱۱. حر عاملی، محمد بن الحسن، الفصول المهمة في أصول الأئمة، قم: مؤسسه معارف اسلامي امام رضا عليه السلام، ۱۴۱۸ق.
۱۲. حسن بن زين الدين، معالم الدين و ملاذ المجتهدين، قم: مؤسسة النشر الاسلامي، بی تا.
۱۳. حسینی تهرانی، سيد محمد حسين، ولايت فقيه در حكومت اسلام، مشهد: انتشارات علامه طباطبایي، ۱۴۲۱ق.
۱۴. حلّی، حسين، بحوث فقهية، قم: مؤسسة المنار، ۱۴۱۵ق.
۱۵. حلّی، حسن بن يوسف، مبادئ الوصول الى علم الاصول، تهران: المطبعة العلمية، ۱۴۰۴ق.
۱۶. حلّی، جعفر بن حسن، معارج الاصول، مؤسسة آل البيت عليه السلام للطباعة و النشر، ۱۴۰۳ق.
۱۷. حكيم، سيد محمد باقر، علوم القرآن، قم: مجمع الفكر الاسلامي، ۱۴۱۷ق.

۱۸. خراسانی، محمدکاظم، کفایة الاصول، بیروت: مؤسسة آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، ۱۴۱۲ق.
۱۹. خوئی، سیدابوالقاسم، اجود التقریرات (تقریرات درس مرحوم محمدحسین نائینی)، بی جا، مطبعة العرفان، ۱۳۵۲ق.
۲۰. -----، البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دارالزهراء للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۳۹۵ق.
۲۱. راغب اصفهانی حسین، المفردات فی غریب القرآن، بی جا، دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۴ق.
۲۲. رضائی اصفهانی محمد علی، منطق تفسیر قرآن (۱)، قم: مرکز ترجمه و نشر المصطفی، ۱۳۹۲ش.
۲۳. سبحانی، جعفر، تهذیب الاصول (تقریرات درس مرحوم امام خمینی ره)، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۰۵ق.
۲۴. سیفی مازندرانی علی اکبر، دروس تمهیدیه فی القواعد التفسیریة، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۲۸ق.
۲۵. سعیدی روشن محمدباقر، تحلیل زبان قرآن، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه، ۱۳۹۸ش.
۲۶. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
۲۷. شافعی، محمدبن ادريس، کتاب المسند، بیروت: دارالکتب العلمیة، بی تا.
۲۸. شاکر، مبانی و روش های تفسیر، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶ش.
۲۹. صادقی حسن، اعجاز قرآن در اندیشه و آثار آیت الله جوادی آملی، قم: مؤسسه اسراء، ۱۳۹۷ش.
۳۰. صدر، سیدمحمد باقر، دروس فی علم الاصول، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، بی تا.
۳۱. صدوق، محمدبن علی، عیون أخبار الرضا علیه السلام، تهران: نشر جهان، ۱۳۸۷ق.
۳۲. صفوی سیدمحمد رضا، بازخوانی مبانی تفسیر، قم: پژوهشگاه علوم فرهنگ اسلامی،

۱۳۹۱ ش.

۳۳. عسکری، حسن بن عبدالله، الفروق فی اللغة، بیروت: دارالافاق الجديدة، ۱۴۰۰ ق.

۳۴. عیاشی، محمد بن مسعود، کتاب التفسیر، تهران: چاپخانه علمیه، ۱۳۸۰ ق.

۳۵. علم الهدی، سید مرتضی، الذریعة الی اصول الشریعة، تهران: انتشارات دانشگاه تهران،

۱۳۴۸ ش.

۳۶. عیاشی، محمد بن مسعود، کتاب التفسیر، تهران: چاپخانه علمیه، ۱۳۸۰ ق.

۳۷. فاضل لنکرانی، محمد، جامع المسائل، قم: انتشارات امیر قلم، بی تا.

۳۸. کاظمی، محمد علی، فوائد الاصول (تقریرات درس مرحوم محمد حسین نائینی)، قم: مؤسسه

النشر الاسلامی، ۱۴۰۹ ق.

۳۹. کریمی مصطفی، مبانی تفسیر قرآن، قم: مرکز آموزش مجازی و نیمه حضوری فرهنگ و

معارف اسلامی وابسته به موسسه امام خمینی، ۱۳۹۹ ش.

۴۰. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران: دارکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳ ش.

۴۱. لجنة تألیف القواعد الفقهية و الاصولية التابعة لمجمع فقه اهل البيت عليه السلام، قواعد اصول

الفقه علی مذهب الامامیه، قم: مرکز الطباعة و النشر لمجمعی العالمی لاهل البيت عليه السلام،

۱۴۲۳ ق.

۴۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت: موسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ق.

۴۳. مرتضوی لنگرودی سید مرتضی حسینی، التقريرات العالیة فی اصول الفقه (تقریرات درس

مرحوم نائینی)، قم: آثار نفیس، ۱۴۴۳ ق.

۴۴. مروج، سید محمد جعفر، منتهی الدراییة، قم: انتشارات دارالکتاب جزایری، ۱۴۱۵ ق.

۴۵. مسلم نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، بیروت: دارالفکر، بی تا.

۴۶. معرفت محمد هادی، علوم قرآنی، قم: مؤسسه فرهنگی التمهید، ۱۳۸۵ ش.

۴۷. معین محمد، فرهنگ فارسی، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲ ش.

۴۸. مکارم شیرازی، ناصر، استفتاءات جدید، قم: انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب عليه السلام،

۱۴۲۷ ق.

۴۹. مظفر محمدرضا، اصول الفقه، قم: مركز النشر مكتب الإعلام الاسلامی، ۱۴۱۵ق.
۵۰. موسوی سبزواری، سید عبدالاعلی، مواهب الرحمان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسة اهل بیت علیہم السلام، ۱۴۰۹ق.

۵۱. میرزای قمی، ابوالقاسم، قوانین الاصول، قم: المكتبة العلمية الاسلامية، ۱۳۷۸ق.
۵۲. نراقی، محمد مهدی بن ابی ذر، انیس المجتهدین فی علم الأصول، قم: مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۸ش.

۵۳. واعظ حسینی سید محمد سرور، مصباح الاصول (تقریرات درس مرحوم آیت الله خوئی)، قم: مكتبة الداوری، ۱۴۰۹ق.

۱۰۰

قرآن پژوهی

حسن صادقی